



شعر پارسی

خشم مقدس بزرگ معلم شعر شکوهمند فارسی، جناب دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در این قصیده مرا به یاد خشم شاعر شهیر شعر مقاومت فلسطین، محمود درویش انداخت که در مقاله‌ای با عنوان «ما را از شر این شعرها نجات دهید» به معضلات برخی مدرن بازی‌ها در شعر معاصر عرب پرداخته بود، از قضا این مقاله نیز به قلم شیوای جناب شفیعی کدکنی ترجمه شده بود و ما آن را قبلاً در مجله شعر چاپ کرده‌ایم. دکتر شفیعی در این قصیده، به نقطه عطفی که سر آغاز این انحراف‌هاست با ترکیب «جیغ بنفش» اشاره می‌کنند، یعنی در واقع هنگامی که جریان نوآوری در شعر معاصر از مسیر طبیعی خویش خارج می‌شود و نوآوری‌ها نه بر اساس سیر و سنت تاریخی، شعر و زبان فارسی که دستخوش حادثه‌جویی‌ها و شهرت‌طلبی‌های عده‌ای بی‌بنیه و ورشکسته می‌شود، با این حال نباید از نظر دور داشت که جریان اصیل شعر فارسی کماکان پویانده و پرخون به حرکت رو به کمال خویش در گستره شعر معاصر ادامه می‌دهد و خصوصاً پیوند مجددی که در پرتو انقلاب اسلامی شعر فارسی با پیشینه‌ها و پشتوانه‌های غنی خویش پیدا کرده است، زمینه تجلی دوباره شعر شکوهمند فارسی را فراهم آورده است و البته شعر خود دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی گواه صادق این مدعاست. قصیده «شعر پارسی» سروده دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی را با این مقدمه تقدیم حضور مخاطبان ارجمند مجله شعر می‌کنیم.

ای شعر پارسی! که بدین روزت اوفکنند؟
 کاندر تو کس نظر نکند جز به ریش خند
 ای خفته خوار بر ورق روزنامه‌ها!
 زار و زبون، ذلیل و زمین گیر و مستمند
 نه شور و حال و عاطفه، نی جادوی کلام
 نی رمزی از زمانه و نی پاره‌ای ز پند
 نه رقص واژه‌ها، نه سماع خوش حروف
 نه پیچ و تاب معنی، بر لفظ چون سمند
 یا رب کجا شد آن فر و فرمانروایی‌ات
 از ناف نیل تالیه رود هیرمند
 یا رب چه بود آن که دل شرق می‌تپید
 با هر سرود دلکشت از دجله تا زرنند
 فردوسی‌ات به صخره ستوار واژه‌ها
 معمار باستانی آن کاخ سربلند
 ملاح چین، سزوده سعدی، ترانه داشت
 آواز بر کشیده بر آن نیلگون پرند
 روزی که پای کوبان، رومی فکنده بود
 صید ستارگان را در کهکشان کمند
 از شوق هر سروده حافظ به ملک فارس
 نیض زمانه می‌زد از روم تا خجند

فرسنگ‌های فاصله، از مصر تا به چین
 کوته شدی به معجز یک مصرع بلند
 اکنون میان شاعر و فرزند و همسرش
 پیوند برقرار نیاری به چون و چند
 زبید کزین ترقی معکوس در زمان
 از بهر چشم‌زخم بر آتش نهی سپند
 کاین گونه ناتوان شدی اندر لباس نثر
 بی‌قرب‌تر ز پشگل گاوان و گوسپند
 جیغ بنفش آمد و گوش زمانه را
 آکنند از مزخرف و آزرده زین گزند
 جای بهار و ایرج و پروین جاودان
 جای فروغ و سهراب و امید ارجمند
 بگرفت یافه‌های گروهی گزافه‌گوی
 کلپتره‌های جمعی در جهل خود به‌بند
 آبشخور تو بود، همواره ضمیر خلق
 از روزگار «گاهان» و ز روزگار «ترند»
 و اکنون سخنورانت یک سطر خویش را
 در یاد خود ندارند از زهر تا به قند
 در حیرتم ز خاتمه شومت ای عزیز
 ای شعر پارسی! که بدین روزت اوفکنند؟

